

سیمای فرمانده نظامی آرمانی در اسکندرنامه

نقی فلاح نژاد^۱، کاوه وزیری پاشکم^۲

چکیده:

از جمله درونمایه‌های قابل اعتنا در آثار ادب فارسی مقوله نظامیات است. مُراد ما از نظامیات شامل آن آموری می‌شود که در آن به امر و رأی نظامی پرداخته می‌شود. شاعران حکیم فارسی زبان آنجا که خواسته‌اند اثری حماسی بیافرینند یا حتی آنگاه که به آفرینش اثری غیر حماسی پرداخته‌اند از بذل توجه به این مهم غفلت نورزیده‌اند. یعنی در اندیشه‌های حکیمانۀ خود به مقولات جنگ و صلح و آنچه به این امور راجع است با دقتی زاید الوصف اهتمام ورزیده‌اند. نظامی گنجوی از سرآمدان عرصه ادبیات حکمی در ایران است. حجم آثار حکیم نظامی بسیار گسترده‌تر از آن است که بتوان موضوع نظامیات را عموماً و نیز موضوع مقاله حاضر را اختصاصاً در آثار او در کسوت یک مقاله بررسی کرد. بنابر این برای بجا آوردن حق مطلب با محدود کردن حوزه بررسی در آثار این حکیم پرآوازه تنها به یکی از آثار او یعنی کتاب اسکندرنامه آن هم بخش شرفنامه بسنده شد. و بررسی این موضوع را در کل اندیشه حکیم فرزانه گنجه به فرصتی دیگر محول گردید. نظامی در شرفنامه از مجموعه اسکندرنامه، اسکندر را فرماندهی آرمانی قلمداد می‌کند که دارای مجموعه‌ای از صفات ایجابی و نیز بری از صفاتی سلبی است. در این مقاله به این دو گونه صفات متعارض پرداخته شده است. صفاتی که تخلق بدانها اگر برای هر شهروند از مستحسنان شمرده شود قطعاً برای نظامیان و بویژه فرماندهان نظامی از الزامات و بایسته‌های نظامیگری محسوب می‌شود.

واژگان کلیدی: نظامیات، سیمای فرمانده نظامی آرمانی، اسکندرنامه، نظامی گنجوی

۱- استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه هوایی شهید ستاری.

پست الکترونیک: Fallahnezhad.n@gmail.com

۲- کارشناس زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران.

مقدمه

نظامی گنجوی (۵۳۶-۶۰۵ هـ.ق) از استادان مسلم و از ارکان شعر فارسی است. او در گنجبه زاده شده و همه عمر خود را در آنجا گذرانده است. نظامی بجز دیوانی که تعداد آن را ۲۰ هزار بیت نوشته‌اند و اکنون مقدار کمی از آن در دست است. پنج مثنوی مشهور به نام " پنج گنج " دارد که به خمسه نظامی مشهور است. این مثنویها عبارتند از: ۱- مخزن الاسرار ۲- خسرو و شیرین ۳- لیلی و مجنون ۴- هفت پیکر ۵- اسکندر نامه.

اسکندرنامه نظامی گنجوی یکی از آثار منظوم مهم در ادبیات فارسی است. سالهای آخر زندگی نظامی صرف سرودن اسکندرنامه شد. این اثر که خود به دو قسمت شرفنامه و اقبالنامه تقسیم می‌شود. سرگذشت اسکندر و کارها و اقدامات اوست، که مجموعاً در ۱۰۵۰۰ بیت سروده شده است. و آخرین تجدید نظر نظامی نسبت به این اثر به سال ۵۹۹ صورت گرفته است.

در این پژوهش، سیمای فرمانده نظامی آرمانی در اسکندرنامه از منظر نظامی گنجوی مورد مطالعه قرار گرفته است. این اثر داستان زندگی اسکندر پسر فیلقوس یونانی است که فردوسی آن را ناگفته گذاشته بود. بنابر این نظامی خواسته است آن را تکمیل کند. نظامی در شرفنامه داستان زندگی اسکندر را از تولد تا فتح ممالک و بازگشت به روم تصویر کرده است و در اقبالنامه سخن از علم و حکمت و پیغامبری اسکندر و مجالس او با حکمای بزرگ و انجام زندگی وی و انجام روزگار حکمایی است که با او مجالست داشته‌اند. (صفا، ۱۳۷۴: ص ۳۱۵-۳۱۸) نظامی بنابر آبیاتی که در اسکندرنامه می‌بینیم در نظم این داستان قصد پیروی از فردوسی را داشته و در حقیقت کار خود را دنباله کار فردوسی در داستان اسکندر می‌دانسته است. اینکه این اقتفای از فردوسی چه میزان مقرون به توفیق بوده است یا نه در تلقی برخی از محققان این تلاش قرین توفیق نبوده است. (صفا، همان: ص ۲۱۸) درباره اسکندر در زبان فارسی بجز اسکندر نامه نظامی سه روایت دیگر نیز وجود دارد.

۱- روایت فردوسی در شاهنامه. ۲- اسکندر نامه منثور. ۳- داراب نامه طرسوسی که در آن به ماجراهای اسکندر نیز پرداخته شده است. ۴- اسکندر نامه هفت جلدی، منوچهر خان حکیم که در دوره قاجار تألیف شده و آمیخته از افسانه‌های مختلف و اغلب هم ارتباط چندانی با اسکندر ندارد. همه این آثار حتی آنهایی که نام تاریخ بر خود دارند با عناصر افسانه‌ای و قهرمانی و حماسی در آمیخته است. این ویژگی مختص آثار شرقی درباره اسکندر نیست، حتی تاریخهای کسانی چون پلوتارک از این مختصه خالی نبوده است. (زرین کوب، تاریخ در ترازو، ص ۱۵۱)

خواننده فارسی زبان البته با این منابع نمی‌تواند با قهرمان " اسکندرنامه " همانند قهرمانان شاهنامه پیوندی عاطفی و قلبی برقرار سازد. ما با قهرمانان شاهنامه همدلانه زندگی می‌کنیم در شادیشان شاد می‌شویم و در اندوهشان غمگین می‌شویم. اما هنگامی که اسکندرنامه را می‌خوانیم باکی از این

نداریم که در سیر حوادث برای او چه پیش می‌آید. ما حتی اگر علاقه‌مند نظامی باشیم و اسکندرنامه او را بارها از آغاز تا انجام بخوانیم هرگز نخواهیم نتوانست با قهرمان این کتاب: اسکندر؛ به دوستی و همدلی برسیم حتی سحر کلام نظامی هم نتوانسته است اسکندر را از "گجستگی" برهاند. صفت ویژه و سرشت خاص اسکندر در فرهنگ و ادب ایران "گجستگی" اوست. به معنی: "نا مبارک و نامیمون" این لقب از زبان پهلوی برای ما به یادگار مانده است. گو اینکه نظامی در اسکندرنامه چهره‌های تابناک و فرزانه از او ساخته است.

ولی در موضوع مورد تحقیق که برای کسب تجربه از یک جنگاور است. ضرورتاً نداشتن ارتباط قلبی با قهرمان داستان نمی‌تواند مانع از پندآموزی باشد. ما می‌خواهیم ببینیم اسکندر فاتح میدانهای نبرد از چه شگردها و شیوه‌هایی برای غلبه بر دشمنانش استفاده کرده است. یا به اعتباری رمز و راز پیروزی او در میدانهای جنگ چه بوده است. نظامی درباره علت سرودن دوباره داستان اسکندر بعد از فردوسی می‌گوید. فردوسی بخشی از گفتنی‌ها را درباره اسکندر ناگفته گذارده بوده است.

سخنگوی پیشینه دانای طوس	که آراست روی سخن چون عروس
در آن نامه کان گوهر سفته راند	بسی گفتنیهای ناگفته ماند
اگر هر چه بشنیدی از باستان	بسه گفتی دراز آمدی داستان
نگفت آنچه رغبت پذیرش نبود	همان گفت کز وی گزیرش نبود

(شرفنامه، نظامی، زنجانی، ص ۳۹)

او همچنین در آغاز اسکندرنامه می‌گوید: که در میان نام آوران جهان می‌گشته تا یکی را که از نظر او برترین است بیابد و داستان او را بسراید. آن برگزیده از منظر نظامی اسکندر است. اگر جویای علت این گزینش باشیم، نظامی سه دلیل و ویژگی را برای این انتخاب بر می‌شمارد.

در آن حیرت آباد بی یاوران	زدم قرعه بر نام نام آوران
هر آینه کز خاطرش تافتم	خیال سکندر درو یافتم
مبین سرسری سوی آن شهریار	که هم تیغ زن بود و هم تاجدار
گروهی ز دیوان دستور او	به حکمت نیش‌تند منشور او
گروهی ز پاکی و دین پروری	پذیرا شدندش به پیغمبری

من از هر سه دانه که دانا فشانند درختی برومند خواهم نشانند
 نخستین درپادشاهی زخم دم از کار کشورگشایی زخم

(نظامی شرفنامه، زنجانی، ص ۴۰-۴۱)

نظامی علت این گزینش را در این می‌داند: که اسکندر جنگاوری بوده است، جهاندار و حکیمی فرزانه و در نهایت در با مقبولیت پیغمبری. از این ویژگیها آنچه درباره اسکندر اجماعی حاصل است جهانگشایی اوست اما درباره جهانداری او اتفاق نظر نیست. همان اندازه که اولین صفت برگزیده نظامی سهل الوصول است. دومی دشوار یاب می‌نماید. ابوالفضل بیهقی درباره اسکندر می‌گوید: اسکندر مردی بوده است با طول و عرض و بانگ برق و صاعقه، چنانکه در بهار و تابستان ابر باشد، که به پادشاهان زمین گذشته است و بباریده و باز شده. (تاریخ بیهقی، علی اکبر فیاض، ج ۲ ص ۱۱۳) اسکندرنامه از آنجا که شرح حال جنگاوریهی یکی از فاتحان تاریخ است. به لحاظ محتوا بر اندیشه‌های نظامی در بردارنده اطلاعاتی مهم و قابل اعتنا است. این اثر از این چشم انداز مورد توجه پژوهشگران حال و مقام نظامی گنجوی قرار نگرفته است. به عبارتی اندیشه‌های نظامی نهفته در این اثر، مورد تحقیق و پژوهش قرار نگرفته است. اندیشه‌های نظامی البته گستره بسیار وسیعی دارد آنچه در این مقاله وجهه نظر نویسندگان قرار گرفته است. تنها یکی از جلوه‌های اندیشه نظامی است. موضوعی که این پژوهش بدان می‌پردازد، تنها تفرس سیمای یک فرمانده نظامی است. که در تلقی نظامی گنجوی در شخصیت اسکندر تبلور پیدا کرده است. در این تحقیق بنا نداریم چیزی بر واقعیت این موضوع در اثر نظامی بیفزاییم بلکه می‌خواهیم به خصوصیات و ویژگیهایی که باعث توفیق اسکندر گردیده است نگاهی تحلیلی بیندازیم و با بازشناسی آن ویژگیها و تأمل در آن خصوصیات به این نتیجه برسیم که در این عالم فرماندهای نظامی با این طرز تلقی و ثبات قدم به توفیقاتی دست یافته است. اگر ناظران زندگی جنگاورانه اسکندر در موارد مشابه اندیشه درست و عمل صحیح و ثبات قدم داشته باشند، قطعاً بهره‌مند از کامیابیهایی خواهند بود. نکته آخر اینکه اگر چه سیمای یک فرمانده نظامی کامیاب در موقعیتی دیگر می‌تواند مولفه‌های دیگری را نیز در بر گیرد ولی منطق موقعیت ویژگیهای مورد تحلیل در این تحقیق را برای اسکندر مهمتر و برجسته‌تر نشان داده است. پیشینه تحقیق:

بخش عمده تحقیقات آدبی درباره اسکندرنامه نظامی، به شرح آیات و معنی لغات و اصطلاحات این منظومه اختصاص یافته است. بدین عبارت: الف) واژگان؛ گاه اختلاف نظر شارحان در معانی حقیقی واژه‌ها، معانی استعاری واژه‌ها و یا حقیقی یا استعاری بودن واژگان، سبب اختلاف معانی آیات شده است. ب) عبارت؛ گاه اختلاف نظر در معانی حقیقی یا کنایی عبارت و یا معانی مختلف کنایی موجب

اختلاف معنای ابیات شده است. ج) کل بیت؛ گاهی نیز تعقید لفظی و معنوی، استعداد تاویل پذیری ابیات و نحوه خواندن بیت، سبب بروز معانی مختلف گردیده است. همچنین در پاره‌ای موارد، اختلاف در چگونگی تصحیح نیز، موجب تفاوت ابیات و به تبع آن تفاوت در معانی آنها شده است. در این سه نوع مطالعه درباره آثار نظامی درباره موضوع تحقیق مطلب درخور ذکری نیامده است. به لحاظ تحقیقات محتوایی کتاب "فرهنگ نظامی پژوهی - که به معرفی مقالات انتشار یافته درباره نظامی از (۱۳۰۰-۱۳۸۰) در ایران اختصاص یافته و شامل ۵۶۰ مقاله است. و به اعتباری جامع ترین تحقیق به شمار می‌رود. مقاله‌ای درباره موضوع مورد بحث معرفی نشده است. البته برای جوینده حال و مقام نظامی بجز کتابهای تاریخ ادبیات، کتاب پیر گنجه در جستجوی نا کجا آباد (درباره زندگی، آثار و اندیشه نظامی، نوشته دکتر عبدالحسین زرین کوب) اطلاعات قابل اعتنایی دارد. روش تحقیق:

برای تجزیه و تحلیل داده‌ها از روش تحلیل تم استفاده شده است. تحلیل تم روشی است که به شناسایی، تحلیل و گزارش الگوها و تم‌های مستتر در اطلاعاتی که مرتبط با سوال تحقیق هستند می‌پردازد و در چند سطح قابل اعمال است. این روش یکی از روش‌های اصلی تحلیل اطلاعات کیفی می‌باشد. الگو و تم‌ها از دو روش قابل شناسایی هستند: با رویکرد تجربی پایین به بالا (مبتنی بر داده‌ها) و رویکرد نظری بالا به پایین (مبتنی بر نظر محقق).

تحلیل تم می‌تواند به‌طور مستقیم از مصاحبه شفاهی، شنیدن سخنرانی یا از درون مستندات باشد. این مستندات می‌تواند مستندات دسته اولی باشد که محقق بار اول از مصاحبه، مشاهده یا از طرق مشابه به دست می‌آورد یا اینکه مستنداتی باشند که قبلاً توسط دیگران تدوین و نگارش شده‌اند. روال‌های مختلفی برای تحلیل تم وجود دارد؛ با وجود تفاوت‌های ظاهری که در سه مرحله جمع‌آوری و توصیف، سازماندهی و تنظیم و در آخر تفسیر و بازنمایی الگوهای گوناگون وجود دارد، مدل ساده ولکات شامل سه مرحله توصیف، تحلیل و تفسیر مجزا شده‌اند (نیل و کمپ، ۲۰۰۹).

بر این مبنا فرایند تحقیق در ادامه تشریح شده است:

الف) توصیف داده‌ها: داده‌های گردآوری شده در این تحقیق بر اساس متن اسکندرنامه نظامی گنجوی بخش شرفنامه می‌باشد که در انتهای این گام و به منظور کدگذاری اولیه، متن سند به صورت دقیق بررسی و مورد تحلیل قرار گرفته است.

ب) تحلیل داده‌ها: در این مرحله داده‌ها سازماندهی، تنظیم و مقوله‌بندی شده‌اند. به این منظور داده‌ها خوانده شده، حاشیه‌نویسی شده و در انتها دسته‌بندی و کدگذاری شده است.

ج) تفسیر داده‌ها: دو گام مهم در تفسیر داده‌ها برداشته شد. در گام اول تم‌ها استخراج شد و در گام دوم بین تم‌ها ارتباط برقرار شد. مطابق با روش آنالیز تم، پس از تحلیل داده‌ها و رسیدن به کدهای باز اولیه، تم‌ها یا زمینه‌ها تعیین و بعد از آن تنظیم شد. یافته‌های پژوهش:

در جنگ‌های قدیم و نیز امروزی مهمترین نقش را در پیروزی یک لشکر فرمانده نظامی بر عهده می‌گیرد پس ابتدا باید ببینیم که چه ویژگی‌ها و مولفه‌هایی شخصیت نظامی اسکندر را شکل داده‌اند. نخستین ویژگی اسکندر آغاز تعلیمات وی در کودکی است.

۱- تعلیمات نظامی اسکندر در خردسالی: ایام کودکی انسان دوره‌ای است که شخصیت آدمی در این دوره شکل می‌گیرد و مهارت‌هایی که در این مرحله از زندگی شخص فرا گرفته می‌شود و تازه‌هایی که کودک از راه چشم و گوش و ادراک فرا می‌گیرد بطور ویژه‌ای در ساختمان روحی و معنوی او اثر می‌گذارد و این آثار چون نبشته بر سنگ در ژرفای فکر و ذهن او نقش می‌بندد و تا پایان زندگی، او را همراهی می‌نماید. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: *مَثَلُ الْوَالِدِ يُتَعَلَّمُ فِي صِغَرِهِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ، وَمَثَلُ الْوَالِدِ يَكْتَبُ عَلَى الْمَاءِ*. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: حکایت کسی که در کودکی می‌آموزد، همانند نقش کندن بر سنگ است و حکایت کسی که در بزرگ سالی می‌آموزد، همانند کسی است که بر آب می‌نویسد. (نهج الفصاحه، ص،)

الف/ سوار کاری. ب/ تیراندازی. ج/ شمشیر زنی.

شد از چنبر مهد میدان گرای ز گهواره در مرکب آورد پای

کمان خواست از دایه و چوبه تیر گهی کاغذش بد هدف گه حریر

چو شد رسته تر، کار شمشیر کرد ز شیر افگنی جنگ با شیر کرد

(نظامی، ثروتیان، ۸۶، ۱۱۶)

آموزش نظامی اسکندر از همان ایام کودکی آغاز گشته است؛ زیرا، اسکندر برای تبدیل شدن به یک فرمانده نظامی فاتح با سنی بسیار اندک زمان چندانی ندارد، از طرف دیگر و مهمتر از نکته اخیر این موضوع است که یادگیری این اصول در هنگام کودکی از کودک فردی جنگجو و جنگاور و دلیر می‌سازد که می‌تواند در لحظه‌های سخت با این آموزشها خود را از سختی و خطر برهاند و این دقیقا برابر سخن پیامبر گرامی(ص) است که می‌فرماید: محبوبترین سرگرمی نزد خدا اسب دوانی(سوار کاری) و تیراندازی است. (نهج الحیات، ص ۲۰۵. نهج الفصاحه، ص ۴۲، حدیث ۲۵۰) یا این سخن که سفارش به آموزش برخی مهارتها در کودکی می‌کند: در کودکی به فرزندان خود تیراندازی و شنا بیاموزید. (وسائل الشیعه، ج ۱۵، ۱۹۵) اسکندر به مجرد آنکه به قول نظامی از چنبر مهد برمی‌خیزد

شروع به سوارکاری می‌کند و پای در رکاب می‌نهد تا با آموختن این امر مهم، قدمی بزرگ در راه مبدل شدن به یک شاه بزرگ و فرمانده نظامی برداشته باشد، پس از سوارکاری نوبت به تیر اندازی می‌رسد و اسکندر آن را نیز می‌آموزد تا دومین توانایی مهم در جنگ‌های آن روزگار یعنی کمانکشی را آموخته باشد، کمانکشی در جنگ‌های آن روزگار از اهمیتی خاص برخوردار بوده است؛ زیرا کمانداری و کمان کشی یکی از مهارت‌های مشکل و صعب آن دوران بوده است، تا آن پایه که حتی به زه کردن کمان یک پهلوان تنها از خود او یا پهلوانان همپایه و یا بزرگتر از وی برمی‌آمده است. به عنوان مثال در داستان اُدیسه، ادیسیوس که در لباس مُبدل به شکل پیرمردی گوژ و زنده‌پوش به قصر خویش رفته است برای خواستگاران ملکه (همسر خود) شروطی می‌نهد که یکی از آنها به زه کردن کمان و دیگری هدفگیری صحیح از میان حلقه‌هایی کوچک است و آن را برای پادشاه شدن ضروری می‌داند. (هومر، نفیسی، ۱۳۷۲، ۲۵۳)

سومین مهارت نظامی که اسکندر به فراگیری آن می‌پردازد، شمشیر زنی است. شمشیر، مهمترین آلت حرب در جنگ‌های آن زمان، و فراگیرترین سلاح در سپاه‌های قدیم بوده است و اصول شمشیر زنی مهمترین اصول جنگاوری فردی تلقی می‌شده است، زیرا شمشیر به عنوان یک سلاح کشنده و همیشه در دسترس از زمانی که بشر توانست بر آهن غلبه کند و آن را به ابزار آلات جنگی بدل سازد در جنگها حضور داشته است و امروز هم با اینکه به سبب پیشرفت تکنولوژیک بشر استفاده از شمشیر و ادواتی از این دست در جنگ‌ها به حداقل رسیده است ولی اهمیت سلاح سرد به عنوان آخرین وسیله دفاعی که بعد از کارافتادن سلاحهای گرم همچنان به کار یک رزمنده می‌آید در عرصه عملیات نظامی کنار گذاشته نشده است. و البته همچنان شمشیربازی و مهارت های آن به عنوان ورزش آموخته می‌شود و شمشیرزنی و اصول آن نیز به طور کلی از صفحه روزگار پاک نگردیده است. شمشیر تا قرن نوزدهم جایگاه نسبتاً ثابتی در جنگها داشته است اما پس از آن با اختراع تفنگهای قابل اطمینان و قابل حمل جایگاه خود را به آرامی از دست می‌دهد هرچند که به طور کامل از صحنه جنگها بیرون نمی‌رود. (انسایکلوپدیا، بریتانیکا، اسوارد) به هر روی شمشیر زنی حتی اگر مهمترین توانایی فردی یک جنگاور و پهلوان، در دوره کهن نبوده باشد از اهمیت ویژه‌ای بهره مند بوده است. اسکندر با آموختن این توانایی در کودکی راه خویش را برای پهلوانیهای آینده هموار می‌سازد. فرماندهان نظامی در عصر کهن مهمترین رکن سپاه بوده‌اند و در بسیاری از اوقات در جنگها حضوری فعالانه و موثر داشته‌اند به گونه‌ای که خود در نبردهای تن به تن کاملاً فعالانه شرکت می‌جسته‌اند و فرمانده صرفاً نقش هدایت استراتژیک را بر عهده نداشته‌است و همین شرکت جستن در میدان ناورد چنین اجبار می‌نموده است که فرمانده خود اصول نبرد تن به تن را به بهترین نحو آموزش ببیند.

2- شجاعت.

سرگردنان شاه گردون گرای
 بر آراست بر جنگ زنگی بسیج
 ز پرگار موکب تهی کرد جای
 به زنگی کشی نیزه را داد پیچ

(نظامی، ثروتیان، ۱۳۶۸، ۱۴۶)

چنانکه گفته‌آمد؛ اسکندر به عنوان یک فرمانده نظامی، نه تنها در چینش سپاه و اتخاذ استراتژی نظامی تصمیم‌گیرنده اصلی است؛ بلکه، خود رآسا در بسیاری از اوقات وارد جنگ می‌شود و معادلات به هم ریخته جنگ را به نفع خود و سپاهش تغییر می‌دهد. شجاعت و جسارت فرمانده از مهمترین مولفه‌های شخصیت اوست و فرمانده‌ای که شجاع نباشد، نمی‌تواند جسارت و جنگاوری را به سپاهیان خود تزریق کند، گاه در میدان نورد گره و مشکلی پدید می‌آید که این مشکل به دست هیچ فردی باز نمی‌گردد مگر فرمانده سپاه. به عنوان مثال در جنگ با زنگیان اسکندر آنجا که زراجه رومیان را یکی پس از دیگری به خاک می‌افکند بیم آن می‌رود که شیرازه سپاه اسکندر از هم بپاشد و رشته امور از دست اسکندر خارج شود اما اسکندر با شجاعت و جسارت خود وارد میدان می‌شود و با زراجه نبرد می‌کند. ورود فرمانده لشکر به میدان هیجا بسیار موثر است و این تاثیر چند جنبه دارد. اول از همه آنکه با این کار فرمانده به همه ثابت می‌کند که او نیز مانند همه است و حضور او در جنگ این پیام را به بقیه می‌رساند که این رسالتی است مشترک میان فرمانده و تمام سپاهیان و اگر چنین نباشد سپاهیان با تمام وجود نخواهند جنگید؛ چه فکر خواهند کرد که فرمانده خونی رنگین تر از آنان دارد و جان فشانی را برای کسی که خود حاضر به در خطر افکندن جان خویش نیست صحیح نمی‌دانند.

از طرف دیگر این یک درس به سایرین است و افراد با مشاهده هنرهای جنگاوری او و طریقه نبرد وی چیزها می‌آموزند که بعدها به کمک آنها خواهد آمد. این موضوع از لحاظ روحیه بخشی به سپاه نیز حائز اهمیت است. اگر تمامی پهلوانان و بزرگان سپاه اسکندر به دست پهلوانان زنگی کشته شوند دیگر کسی برای مقابله با زنگیان باقی نمی‌ماند و سپاهیان می‌هراسند و فرار را بر قرار ترجیح خواهند داد. اسکندر خود زره می‌پوشد و به میدان نبرد قدم می‌گذارد و پس از اندکی رجز خوانی و تهییج سپاه خویش و نیز بخشیدن قوت قلب به سپاهیان، زراجه را بر خاک می‌افکند و با این حرکت روحیه سپاهیان را افزایش می‌دهد. پس از زراجه نیز چند تن دیگر را به همین طریق شکست می‌دهد و شرایط جنگ را به نفع خویشتن تغییر می‌دهد؛ حضور فرمانده در خط مقدم در بسیاری از اوقات همین تاثیر را نیز دارد و او با حضور موثر و فعالانه در جنگ شرایط را به سود خود و سپاهیانش تغییر میدهد. اینجاست که آموزه‌های نظامی - کلامی اسکندر به کمک وی می‌آیند و وی با همین توانشها که پیش از این یافته است هم در رجز خوانی و هم در نبرد تن به تن پیروز می‌

گردد. در واقع این آموزشها که در کودکی در جان اسکندر نفوذ کرده است، در جایی که تحت فشار قرار می‌گیرد، کارایی خود را نشان می‌دهند. با این شکستها زنگیان را ترس و وحشت فرا می‌گیرد و کسی به جنگ اسکندر نمی‌آید و او موقتا شب را با پیروزی به خیمه باز می‌گردد. در ادامه جنگ نیز باز اسکندر از لشکر خود ترس می‌بیند و رأسا وارد عمل می‌شود این بار وقتی که می‌بیند که لشکر در مقابل زنگیان زبون شده است باز خود به جنگ می‌رود و با حضور خود در جنگ زنگیان را به هراس انداخته و تنی چند از مردان کاری آنها را بر زمین می‌افکند.

برآورد زنگی ز رومی هلاک که این نازنین بود و آن هولناک

به دل گفت: آن به که شیری کنم درین ترسناکان دلیری کنم

برون شد دگر باره چون آفتاب که آرد به خونریزی شب شتاب

تنی چند را زان سپاه درشت به یک زخم یکزخم چون سگ بکشت

(نظامی، ثروتیان، ۱۳۸۶، ۱۴۳)

در جنگ با دارا نیز ورود شخص اسکندر به میانه هیجا، موثر است و سبب می‌گردد تا معادلات جنگ تغییر کند و حتی باعث تغییر تاکتیک جنگی دارا در مقابل وی گردد؛ به دارا خبر می‌رسانند که اسکندر تعداد زیادی از پهلوانان را از مرکب به زیر کشیده است و دارا یا باید جنگ را رها کند و یا فرمان همگانی لشکر را صادر کند و دارا چنین تصمیم می‌گیرد که سپاه از جای بجنبند و در مقابل اسکندر بایستند و اسکندر نیز که اوضاع را چنان می‌بیند فرمانی مشابه برای جلوگیری از پیشروی سپاه دارا صادر می‌کند و این گونه است که جنگ عملا وارد مرحله درگیری همگانی دو لشکر می‌گردد. در واقع دارا استراتژی خویشتن را تغییر می‌دهد و وقتی که می‌بیند با حریفی قوی پنجه درگیر شده است تصمیم می‌گیرد که با تمام قوای خویش به وی حمله کند، چه با ادامه پیدا کردن نبردهای تن به تن، نه تنها اعتماد به نفس لشکر دارا کاسته می‌شود؛ بلکه، بیم فرار لشکر و از دست رفتن جنگ نیز می‌رود و اینجاست که وی تصمیم می‌گیرد استراتژی خود را به طور کامل تغییر دهد و از تمامی قوای خود برای حمله به اسکندر استفاده کند تا مگر از برتری عددی لشکر خویش بهره جوید و سپاه یونان را شکست دهد. اسکندر نیز در مقابل این تاکتیک جنگی سست رایی به خرج نمی‌دهد و تمام نیروهای خود را برای جلوگیری از پیشروی سپاه دارا به مقابله با وی می‌فرستد و تلاش می‌کند تا این تدبیر دارا را با شکست مواجه کند. نکته حائز اهمیت این است که دارا به سبب دلاوری و جنگاوری اسکندر مجبور به این تغییر استراتژی می‌شود و بار دیگر اهمیت توانایی‌های فردی فرمانده سپاه آشکار می‌گردد اگر فرمانده علاوه بر علم به مسائل استراتژیک و طرایف و ظرایف

جنگ به فنون جنگ نیز آشنا باشد می‌تواند در چنین لحظاتی سرنوشت جنگ را به طور کامل تغییر دهد و یاران و سپاهیان خویش را در جنگ به نحوی یاری کند که سرنوشت جنگ را به کلی عوض کند و سپاه دشمن را مجبور به تغییر تاکتیک نماید.

بسا شیر کز مرکب آورد زیر به دارا نمودند کان تند شیر

گرایند بر جنگ او بارگی به لشکر بگویند که یکبارگی

چنان دید دارای دولت صواب که لشکر بجنبد چو دریای آب

همه همگروهه به یک سر زنند به یکبارگی بر سکندر زنند...

(نظامی، ثروتیان، ۱۳۸۶، ۱۹۵)

۳- مشورت‌پذیری:

اسکندر مانند هر فرمانده بزرگ دیگری رایزنی و مشورت با اهل خرد را مهمل نمی‌گذارد و تلاش می‌کند که با مشورت با وزیر دانای خویش، ارسطو، و دیگر یاران و مشاوران خویش راهی مناسب بیابد. مشورت در اندیشه نظامی موجود در اسکندرنامه جایگاهی رفیع دارد و هرگز از اعتبار نمی‌افتد و در هر جنگ بنا به تفاوت موقعیت‌ها نوع و راه مشورت تغییر می‌یابد. مشورت در جنگ‌های اسکندر اصولاً در سه مرحله مختلف اتفاق می‌افتد:

نخست: در باب ورود یا عدم ورود به جنگ.

دوم: چگونگی شروع جنگ و تصمیم‌گیری در باب زمان مناسب شروع جنگ و سایر مسایل پیش از ورود به میدان نبرد.

سوم: درباره اتخاذ تاکتیک‌های نظامی صحیح، یعنی هرآنچه که در میدان نبرد ناگزیر باید اجرا گردد و این مشورت‌پذیری اسکندر است که وی را در بزرگترین جنگ وی، جنگ با دارا، یاری می‌نماید و وی را ظفرمند می‌سازد.

دو نوع ابتدایی مشورت که در جنگ‌های اسکندر در شرفنامه، علی‌الخصوص در دو جنگ اسکندر با زنگیان و همچنین با دارا اتفاق می‌افتد، سبب می‌گردد تا اسکندر در هر دو جنگ پیروز گردد در جنگ با زنگیان، آن هنگام که مصریان برای تظلم‌خواهی به نزد اسکندر می‌آیند، وی با وزیر دانشمند خویش، ارسطو، به رایزنی می‌نشیند و تصمیم می‌گیرد تا دفع آن ظالمان کند و این مشورت سبب می‌گردد تا با آنکه از بسیاری سپاه زنگ به وحشت افتاده‌است قویدل گردد و عزم خویش را جزم نماید:

هراسان شد از لشکر بی قیاس نباید که دانا بود بی هراس
وزیر خردمند پیروز رای به پیروزی شاه شد رهنمای

(نظامی، ثروتیان، ۱۳۸۶، ۱۲۷)

همچنین در جنگ اسکندر با دارا، اساس پیروزی اسکندر و شکست دارا بر همین مولفه؛ یعنی، مشورت‌پذیری شکل می‌بندد و دارا که در مقابل نصایح بزرگان و پیران سپاه خویش، تندی به خرج می‌دهد و آنها را خوار می‌شمرد و تهدید می‌کند، شکست می‌خورد و اسکندر است که جام پیروزی را می‌نوشد. پیش از شروع درگیری اسکندر و دارا هر دو به رای زدن با بزرگان و مشاوران خویش می‌نشینند. دارا وقتی متوجه می‌شود که اسکندر سپاهی را آراسته نموده است مشاوره با بزرگان خویش را آغاز می‌کند و راه پیروزی بر این فرمانده را از آنها جویا می‌شود ولی آنان از سخن گفتن ابا و امتناع می‌کنند؛ زیرا، می‌دانند که وی عصبی مزاج و سرکش است و سخن گفتن با او سودی ندارد، فرمانده-ای که نتواند نظریات دیگران با سعه صدر بشنود ولو اینکه مخالف نظر خود باشد، احتمال شکست خود را افزایش می‌دهد و چنین است که تفاوت بزرگ میان دارا و اسکندر روشن می‌گردد. مشاوران دارا، با وجود راهکارخواهی دارا از آنان، از ترس گرفتار شدن به خشم دارا سخنی نمی‌گویند:

ز هر کاردانی به رای درست دران داوری چاره را بازجست
که بدخواه را چون درآرد شکست بدچرخ را چون کند بازبست...
نکردش دران کار کس چاره ای نخوردش غمی هیچ غمخواره ای
سخنهای کس را نیارد به گوش دران کار بودند یکسر خموش

(نظامی، ثروتیان، ۱۳۸۶، ۱۷۶)

این جا یکی از مهم ترین تفاوت‌های فرمانده پیروز و مغلوب مشخص می‌گردد. فردی که مشاورانش را به سبب تفاوت عقیده با خود، خوار می‌دارد و به تفکر جمعی احترام نمی‌گذارد محکوم به شکست است، چنانکه می‌دانیم، حتی پیامبر اکرم (ص) نیز در جنگ‌های خویش از مشورت یاران خویش بهره مند می‌شدند و مشورت‌پذیری از ویژگی‌های بارز آن حضرت بود که در جنگ‌هایی نظیر خندق به یاری آن حضرت آمد. (محلای، ۲۰۰۶)

و این بدان معناست که پیامبر با وجود علم الهی و دسترسی به منبع وحی در آنجا که وحی دستور خاصی به ایشان ارائه نمی‌کرد از مشورت دیگران بهره می‌جست و از مشورت با دیگران کناره نمی‌

گرفت. مشورت کردن فواید بسیاری دارد که یکی از آنها بهره‌مندی از خرد جمعی است و در سخن مولانا نیز چنین می‌بینیم:

مشورت ادراک و هشیاری دهد عقل‌ها مرعقل را یاری دهد
گفت پیغمبر بکن ای رایزن مشورت کالمستشار موتمن
(مثنوی مولوی، کریم زمانی، ۱۳۷۸، ج ۱، ۳۵۶)

از دیگر سو اسکندر را می‌بینیم که مشورت‌پذیری و احترام او به نظر پیران و جهان‌دیدگان لشکر خویش وی را بر این می‌دارد که در حمله به دارا پیشدستی ننماید و صبر را سرلوحه کار خویش قرار دهد. او در شرایطی که غرور جوانی و اعتماد به نفس حاصل از پیروزی در جنگ زنگیان در وجود او متمکن شده است، بار دیگر از مشورت پیران بهره می‌جوید و با صبر و حوصله شرایط جنگ را به نفع خویش برمی‌گرداند و همین جاست که تفاوت بزرگ میان اسکندر و دارا رخ می‌نماید و درسی بزرگ به تمامی فرماندهان نظامی در باب مشورت‌پذیری داده می‌شود، فرمانده نظامی باید صبور باشد و نظریات همگان را در باب کارها، چنان که گفته آمد، جویا شود. این نظر خواهی و نظرپذیری «از قوی‌رایبی مرد باشد و از تمامی عقل و پیش‌بینی» و باید دانست که: «تدبیر ده تنه چون زور ده مرده باشد.» (توسی، خواجه نظام الملک، دارک، ۱۳۸۹، ۱۲۳-۱۲۴)

در کتاب آداب الحرب و الشجاعة نیز چنین می‌خوانیم: «هرچند پادشاه نیک دانا و عاقل و داهی باشد او را از دستوری کافی و قوی رای چاره نباشد و بی مشورت وزیر و خردمندان و عالمان و دوستان و ناصحان دولت هیچ کار نکند و دانش خویش در هیچوقت بسنده نکند تا از ملامت رسته باشد.» (فخر مدبر، ۳۴۶، ۱۶۴).

اسکندر در این جنگ حتی به پیشنهاد مشاورانش ابتدا جنگ را آغاز نمی‌کند و منتظر می‌ماند تا دارا اولین حرکت را انجام دهد:

تو بنشین گر او با تو جنگ آورد بر او تیغ تو کار تنگ آورد
(نظامی، ثروتیان، ۱۳۸۶، ۱۵۹)

بهترین نمونه مشورت در خلال جنگ به نظر می‌رسد، در جنگ اسکندر با سپاه زنگیان اتفاق می‌افتد، اسکندر پیش از شروع جنگ، فرستاده‌ای، طوطیانوش نام، به سپاه زنگ می‌فرستد تا مگر تنبّه در آنان حاصل گردد؛ اما، طوطیانوش به دستور امیر زنگیان کشته می‌شود و این امیر سفاک، خون وی را به جام می‌نوشد و همین سبب می‌شود تا سپاه روم شدیداً به هراس بیفتند و این بیم شکل‌گیرد که مبادا از میدان بگریزند. اینجا، ارسطو پیشنهادی به اسکندر می‌دهد و اسکندر آن را می‌-

پذیرد و خدعهای به کار می‌برد و با همین خدعه‌گری موفق به برگرداندن ورق جنگ به نفع خویش می‌گردد، این خدعه که در ظاهر مقابله به مثل در مقابل عمل وحشیانه زنگیان است، آن است که اسکندر وانمود کند که مغز سر زنگیان دستگیر شده را می‌خورد و این امر با نصیحت طلائی ارسطو به وی و راهکار دهی اوست که شکل می‌بندد:

به گری زگرگان توانیم رست
که بر جهل جز جهل نارد شکست...
چو آن آدمی خواره یابد خبر
که هست آدمیخواره ای زو بتر
بدین ترس بگذارد آن کین گرم
که آهن به آهن توان کرد نرم

(نظامی، ثروتیان، ۱۳۸۶، ۱۳۵)

اصولا مشورت یکی از مهمترین اصول فرماندهی است و در سیاستنامه نیز فصل هجدهم کتاب به همین مهم اختصاص داده شده است و عنوان این فصل از این کتاب بزرگ « اندر مشاورت کردن پادشاه در کارها با دانایان و پیران» می‌باشد که آوردن بخشی از آن در اینجا خالی از لطف به نظر نمی‌رسد: « پس چنان واجب کند که چون پادشاه کاری خواهد کرد و یا او را مهمی پیش آید با پیران و هواخواهان و اولیاء دولت خویش مشاورت کند تا هر کسی را در آن معنی هرچه فراز آید بگویند و آنچه رای پادشاه دیده باشد با گفتار هر یکی مقابله کنند و هر یکی چون گفتار و رای یکدیگر بشنوند و بر اندازند رای صواب از آن میان پدیدار آید و رای و تدبیر صواب آن باشد که عقلهای همگنان بر آن متفق شود که چنین می‌باید کرد. و مشورت ناکردن در کارها از ضعیف رای می‌باشد و چنین کس را خود کامه خوانند و چنانکه هیچ کاری بی مردان کار دیده نتوان کرد، همچنین هیچ شغلی بی مشورت نیکو نیاید.» (توسی، خواجه نظام الملک، دارک، ۱۳۸۹، ۱۲۳-۱۲۴) ۴- تاثیر گذاری.

اسکندر با اعمالی که تا اینجا از وی ذکر کردیم، تاثیری شگرف روی سپاهیان خود می‌گذارد. آنجا که رأسا به میدان وارد می‌شود مردان از شجاعت او تهور می‌یابند، آنجا که خدعه‌ای می‌اندیشد، به سپاهیان خود روحیه می‌دهد و با دلآوری و رشادت آنها را به سمت پیروزی رهنمون می‌سازد. در کتاب « رفتار و مدیریت » این گونه آمده است که: « فرماندهی نظامی عبارت است از فن تأثیر روی مردان و رهنمون ساختن آنها به سمت هدفی مشخص، با روشی که اطاعت و اعتماد و وفاداری آنها را تضمین کند.» (رضوان، ۱۳۷۵، ۸۵-۸۶)

وی به شناخت صحیحی از سپاه خود رسیده‌است و به همین دلیل است که هنگامی که سالار زنگیان خون طوطیانوش را می‌نوشد، به نصیحت ارسطو عمل می‌کند و با این کار از شکست حتمی نجات می‌یابد. وی سپاه زنگ را می‌شناسد و از وضعیت روحی آنها و چگونگی تغییر آن باخبر است. سان

تزو می‌گوید: «اگر خود را و دشمن را به خوبی بشناسی، حتی در صد جنگ به مخاطره نخواهی افتاد.» (سان تزو: ۸۷: ۶۸)

۵- استفاده از روشهای صلح‌آمیز برای ممانعت از جنگ:

۱- فرستادن پیک.

۲- نامه نگاری.

اسکندر دو جنگ از جنگهای خویش؛ یعنی، جنگ با دارا و جنگ با زنگیان، را خود آغاز نمی‌کند و با نامه نگاری یا فرستادن پیک تلاش می‌کند تا تنبھی در سپاه دشمن پدید آرد و از طرفی به خواسته‌های خویش هم برسد. وی در جنگ با زنگیان ابتدا پیکی را- چنان که گفته‌آمد- به نزد سالار زنگیان می‌فرستد تا وی را متنبه سازد و از جنگ بازدارد، ولی آنان طوطیانوش، پیک اسکندر را به قتل می‌رسانند. درجنگ با دارا نیز اسکندر نامه‌نگاری‌های متعددی با دارا می‌کند و از وی می‌خواهد از جنگ بازگردد و خراج را از یونانیان، منقطع سازد:

ز ملک من اقطاع من می‌دهی برات سهیل از یمن می‌دهی؟

(نظامی، ثروتیان، ۱۸۹، ۱۳۸۶)

اما دارا نمی‌پذیرد و اینجا دیگر اسکندر، جنگ را تنها گزینه موجود می‌بیند. اسکندر حتی دو سرزمین هند و چین را به همین‌گونه و بدون جنگ و خون‌ریزی و با تهدید و ارعاب و تنها با استفاده از مولفه وحشت افکنی در دل دشمنان، مطیع می‌گرداند. به عنوان مثال در نامه‌ای به کید هندو، پادشاه هندوان، چنین می‌نویسد که:

چو سر بایدت سر متاب از خراج وگر نه سر با تو ماند نه تاج

(نظامی، ثروتیان، ۱۳۸۶، ۳۰۴)

و با همین نامه تهدیدآمیز و بدون جنگ و خونریزی به خواسته خویش دست می‌یابد.

۶- برخورد انسانی با دشمن:

۱- رفتار با مغلوب:

۲- رفتار با اسیران در بند.

اسکندر برخوردی به نسبت کریمانه با برخی مغلوبین جنگ دارد و این یکی از بزرگترین ویژگی‌های اخلاقی فرمانده نظامی است. یک فرمانده باید به موازین اخلاقی پایبند باشد و با این پایبندی درسی بزرگ به سپاه خویش و سایر فرماندهان نظامی نیز بدهد. اسکندر در جنگ با دارا هنگامی که بر وی غالب می‌گردد، سر وی را بر زانو می‌گذارد و از وی می‌خواهد تا خواسته‌های خویش را بگوید و البته اسکندر به این خواسته‌ها عمل می‌کند:

چه تدبیر داری؟ مراد تو چیست؟ امید از که داری و بیمت ز کیست
بگو هرچه داری که فرمان کنم به چاره‌گری با تو پیمان کنم

(نظامی، ثروتیان، ۱۳۸۶، ۲۰۶)

پس از جنگ هم بدون توسل به خونریزی، با پیران ایرانی می‌نشیند و حتی از آنان حکمت می‌آموزد، روشنگر دختر دارا را- بنابر سفارش دارا- به زنی اختیار می‌کند و نمونه‌ای از رفتار متمدنانه را به رخ می‌کشد. در جنگ با زنگیان اسکندر اسیران زنگی را که طغیان و ستم کرده‌اند از دم تیغ می‌گذراند اما اسیران حبشی را که مستقیماً در ستم‌گری‌های زنگیان نقش نداشته‌اند، داغ بردگی می‌نهد و از خون آنان در می‌گذرد:

شاه آن وحشیان را که بود از حبش نفرمود کشتن در آن کشمکش
ببخشود بر سختی کارشان به شمشیر خود داد زنه‌ارشان
بفرمود تا داغشان برکشند حبش زمین سبب داغ بر آتشند

(نظامی، ثروتیان، ۱۳۸۶، ۱۴۹)

این تصمیم دوگانه اسکندر نشان دهنده آن است که وی نسبت به کسانی که مسبب اصلی جنگ هستند رحم و مروت ندارد و به آنها به دیده رحم نمی‌نگرد اما با کسانی که به جنگ گمارده شده‌اند و خود مسبب اصلی جنگ نبوده‌اند بهتر رفتار می‌کند و آنان را نمی‌کشد در واقع یکی از مولفه‌های رعایت عدالت در هنگام رفتار با اسرای جنگی در اینجا نقض می‌شود و مولفه دیگری رعایت می‌گردد، رعایت حقوق اسرای جنگی البته مفهومی جدید است که در اندیشه پیشینیان جایی ندارد و همین عمل اسکندر که حبشیان را می‌بخشاید و داغ بندگی بر آنها می‌نهد در بافت تفکری دنیا و عصر کهن بسیار ممدوح و پسندیده بوده است. در جنگ با روسیان نیز اسکندر با همین خوشرفتاری با یک موجود عجیب الخلقه که از سپاه روس اسیر شده است؛ سبب می‌شود تا وی یکی از پهلوانان اسیر را به نزد اسکندر بیاورد.

۷- تنبیه خائنان:

اسکندر، در جنگ با دارا به واسطه خیانت دو تن از سرهنگان دارا، و کشته شدن دارا به دست آنان، پیروز می‌شود اما خائنان را نمی‌بخشد و با آنان مدارا نمی‌کند؛ بلکه، دستور می‌دهد تا به بدترین شیوه خائنان را تنبیه کنند و به زجر بکشند تا بر همگان آشکار گردد نتیجه خیانت این گونه است.

طبعا وقتی سرهنگی به پادشاه و ولی نعمت خویش خیانت می‌کند و به خاطر گنج و مطامع دنیوی او را به بیگانه می‌فروشد، نباید به وی اعتماد نمود زیرا هر لحظه می‌تواند به این مخدوم جدید هم خیانت کند و او را به فرد دیگری بفروشد، کسی که به هموطن و فرمانده خویش که سالها به وی خدمت نموده است، اینگونه خیانت می‌کند، اعتماد را شایسته نیست. اعتماد به خائن نتیجه‌ای به جز پشیمانی ندارد و اسکندر به این نکته آگاه است. و پس از پیروزی هم اسکندر فرمان به قتلشان می‌دهد و با این کار هم خائن را مجازات می‌کند و هم پیغامی آشکارا و واضح به سپاه خود می‌دهد که این جزای خیانتکاران است و این گونه عملا به یک تیر دو نشان می‌زند؛ هم به خواسته خویش می‌رسد و هم سپاه خویش را انداز می‌دهد تا غدر نیندیشند. یکی از اصول مهم فرماندهی آن است که فرمانده همانگونه که با سربازان خویش مهربان است آنها را تحت فرمان نیز نگاه دارد و این اصلی است که نابغه جنگی همچون سان تزو نیز بر آن تاکید داشته است. (سان تزو: ۱۳۵۹، ۳۸)

بفرمود تا تیغ و لخت آورند	دو خونریز را پیش تخت آورند
دو سرهنگ گردن برافراخته	حمایل به گردن در انداخته
به سرهنگی از خونشان گل کنند	رسن حلقشان را حمایل کنند

(نظامی، ثروتیان، ۱۳۸۶)

و البته که سزای خائنان جز این نیست و نظامی چه نیکو می‌گوید که:
 نبخشود هرگز خداوند هُش بران بنده کاو شد خداوند گُش

(نظامی، ثروتیان، ۱۳۸۶، ۲۱۳)

۸- فرمانده نیکو از نگاه پیران ایرانی در اسکندرنامه:

پیش از این گفتیم که اسکندر، از نظریات پیران ایرانی استفاده می‌نماید و به این دشمنان مغلوب احترام می‌گذارد. حال باید دید که نظر پیران ایرانی درباره ویژگیهای فرمانده نیکو چیست:

اول: برتری شجاعت از زور بازو:

در نظر ایرانیان شجاعت از زور بالاتر و مهم‌تر است و این شجاعت است که سرنوشت جنگ را مشخص می‌سازد و نه زور و قدرت و مهترین فالی که پیروزی در جنگ را تضمین می‌کند نترسی و شجاع بودن و ترس خصم را در دل نداشتن است.

شدیدم ز جنگ آزمایان پیش	که: از زور تن زهره مرد بیش
دلیرست هنجار لشکر کشی	سرافکندگی نیست در سرکشی

(نظامی، ثروتیان، ۱۳۸۶، ۲۱۵)

دوم: صبوری و توکل بر خداوند: دومین اصل تعیین کننده و مهم که در نظر پیران ایرانی این است که به جای آنکه صرفاً در بند لشکر آرایبی باشی و اعتماد تام و تمام به لشکر داشته باشی باید با صبوری و درخواست فتح از خدا به بهروزی برسی.

به هنگام لشکر برآراستن ز لشکر نباید مدد خواستن

صبوری ز خود خواه و فتح از خدای که لشکر بدین هردو ماند به جای

(نظامی، ثروتیان، ۱۳۸۶، ۲۱۵)

سوم: نبستن راه گریز بر دشمن: در صورت پیروزی بر دشمن با پرهیز از ستیزه جویی بیش از حد، راه گریز بر دشمن فراری را نباید سد کرد.

چو پیروز باشی مشو در ستیز مکن بسته بر خصم راه گریز

(نظامی، ثروتیان، ۱۳۸۶، ۲۱۵)

چهارم: جنگیدن در هنگام ناامیدی: در هنگام ناامیدی باید به جان کوشید و این تنها راهی است که پیشمانی و سرزنش دیگران را به همراه ندارد.

گه ناامیدی به جان بازکوش که مردانه را کس نمالید گوش

(نظامی، ثروتیان، ۱۳۸۶، ۲۱۵)

۹- اشتباهات خسارت بار فرماندهان رقیب:

۹-۱- خوار شمردن دشمن:

یکی از بزرگترین اشتباهات غیر قابل جبران هر فرمانده، ضعیف و خوار شمردن دشمن در جنگ است؛ چه، نخوت و غرور همواره سبب می‌شود، حتی بهترین و بزرگترین و مجهزترین لشکرها در جنگها و ناوردهای حیاتی شکستهایی اساسی را متحمل شوند. در سراسر ادبیات فارسی ما مثالهای گوناگونی را می‌بینیم که در آنها به خوار شمردن دشمن تاکید شده است: به عنوان مثال در «قابوسنامه» چنین آمده است که: «و دشمن خود را هم خوار مدار و با دشمن ضعیف چنان دشمنی

کن که با دشمن قوی کنی و مگوی که او خرد است.» (عنصرالمعالی، یوسفی، ۱۳۴۵، ۱۴۴)

در گلستان سعدی نیز همین موضوع در خلال حکایت چهارم از باب اول آمده است:

دانی که چه گفت زال با رستم گرد دشمن نتوان حقیقیر و بیچاره شمرد

(سعدی، یوسفی، ۱۳۶۸، ۶۲)

در شاهنامه فردوسی هم باز به همین موضوع بر می‌خوریم چنان که در داستان فریدون، ضحاک به سپاهیان خود می‌گوید:

که دشمن اگرچه بود خوار و خرد
نبایدت او را به پی بر سپرد
ندارم همی دشمن خرد خوار
بترسم همی از بد روزگار

(فردوسی، ۱۳۸۵، ج ۱، ۶۰)

یکی از بزرگترین اشتباهاتی که می‌توان در جنگ مرتکب آن شد، خوار شمردن دشمن و کم دیدن قدرت اوست؛ زیرا این سبب می‌شود تا استراتژیست جنگ در محاسبات خود دچار سستی و اشتباه گردد و اصولاً برنده جنگ کسی است که در مورد قدرت خویش و دشمن خود دچار اشتباه نشود و ظرفیت‌های سپاه خود و دشمن را به خوبی بشناسد، این ظرفیتها عموماً فیزیکی هستند، به عنوان مثال تعداد نفرات، پهلووانان شاخص یا ابزار و ادوات جنگی، اما گاه ظرفیت‌های دیگری که حتی مهمتر از ظرفیت‌های یاد شده هستند، مغفول می‌مانند و آن عواملی نظیر روحیه، باور و اعتقاد و دلیل و برهان درونی سربازان برای جنگ است. معمولاً سربازانی که اعتقاد و روحیه‌ای مضاعف دارند اما تجهیزات کمتری در اختیار دارند بسیار کارآمدترند از سربازانی که تا دندان مسلح هستند اما دلیلی برای جنگیدن نمی‌بینند و اعتقادی به فرمانده خویش ندارند و آرمان‌های فرماندهان آنها با آنها یکسان نیست و در نتیجه با بی‌انگیزگی پای به میدان نبرد می‌گذارند.

مثلاً در جنگ با روسیان فرمانده روسیان در مورد سپاه اسکندر چنین می‌گوید:

چنین لشکر خوب نادیده رنج
همه سربه سر کاروانهای گنج
کجا پای دارند با روسیان
چنین نازنینان و ناموسیان

(نظامی، ثروتیان، ۱۳۸۶، ۳۶۴)

که این مصداق بارز خوار شمردن دشمن است. دارا نیز مرتکب اشتباه مشابهی می‌شود:

سکندر نه گر خود بود کوه قاف
که باشد که من باشمش هم مصاف
چنان پنجه ای را به جنگ عقاب
کم از قطره دان پیش دریای آب

(نظامی، ثروتیان، ۱۳۸۶، ۱۶۷)

جدول شماره ۱ صفات ایجابی فرمانده نظامی آرمانی در اسکندرنامه:

ردیف	شواهد از اسکندرنامه (شرفنامه نظامی))	صفات ایجابی در اسکندرنامه
۱	در آموختن آنچه نتوان شمرد	آموزش دیده
۲	۱- شمشیر زنی ۲- تیراندازی ۳- سوارکاری	ماهر در رزم انفرادی
۳	به عبرت در آن کشتگان بنگریست	اهل عبرت
۴	نشاید کشیدن سر از سرنوشت	أهل تقدیر و سرنوشت
۵	بد اندیش تو هست بیدادگر/ بیبچد رعیت ز بیداد سر	دوری از بیدادگری
۶	هم او همتی زیرک اندیش داشت	عزم و اراده
۷	هم اندیشه زیرکان بیش داشت	زیرک
۸	دل مرزبان هم بدو مهربان	مهربان و با عطفوت
۹	ولایت زعدلش پراوازه گشت	عادل
۱۰	به دل گفت: آن به که شیری کنم/ درین ترسناکان دلیری کنم دلیریست هنجار لشکر کشی/ سر افکندهی نیست در سرکشی	شجاع و دلیر
۱۱	جنگ با دارا به علت اینکه پرداخت خراج را تحقیر می دانست.	عزت‌مند
۱۲	نخستین لشکر کشی اسکندر برای رفع ستم زنگیان از مصریان و به درخواست خود آنان صورت گرفت	یاور ستمدیدگان
۱۳	به فرمان کارآگهان کار کرد	اهل مشورت
۱۴	همان عهد دیرینه بر جای داشت	پایبند عهد و پیمان
۱۵	که بود از پدر دوست انگیز تر	دوست انگیز (دارای جاذبه)
۱۶	نبخشود هرگز خداوند هش/ برآن بنده کاو شد خداوند کش	تنبیه خائنان
۱۷	به دشمن کشی تیغ او تیزتر	دشمن ستیز
۱۸	به هنگام لشکر برارستن/ زلشکر نباید مددخواستن صوبوری ز خود خواه و فتح از خدای/ که لشکر بدین هر دو ماند به جای	اهل توسل و دعا صبور و بردبار
۱۹	چنان شد که با زور بازوی او/ نچربید کسی در ترازوی او	قوی و قدرتمند
۲۰	به انبوه می با جوانان گرفت	جوان گرایی
۲۱	نه آن کرد با مردم از مردمی/ که آید در اندیشه آدمی به بازارگان رها کرد باج/ نجست از مقیمان شهری خراج ز دیوان دهقان قلم برگرفت/ به بیمایگان هم درم درگرفت	مردم داری
۲۲	روش اسکندر در تمام جنگها	آغازگر جنگ نبودن
۲۴	۱- ارسال پیک	استفاده از شیوه های صلح آمیز
	۲- ارسال نامه	
۲۵	در خطاب به دارا بعد از شکست او: چه تدبیر داری مراد تو چیست؟	برخورد انسانی با مغلوبان
۲۶	شه آن وحشیان را که بود از حبش/ نفرمود کشتن در آن کشمکش	نکشتن آسیران
۲۸	شه دادگر داور دین پناه/ چودانست کاورد زنگی سپاه هراسان شد از لشکر بی قیاس/ نباید که دانا بود بی هراس	بی پروا نبودن در ورود به جنگ

۳۰	به آزدن کس نیاورد رای	بدون آزار
۳۱	گشاده دو دستش چو روشن درخش	بخشنده
۳۲	همه خار می‌کند و گل می‌فشانند	غم زدا / شادی افزا
۳۵	اسکندر مردی محتال و گریز بود. (بیهقی)	خدعه، حيله در جنگ
۳۶	جستجوی مدینه فاصله	آرمانگرا
۳۷	در گنج بگشاد برگنج خواه/ توانگر شد از گنج و گوهر سپاه	قدردان
۳۹	در نظر اسکندر رسیدن به حیات جاوید اگر هم رضایت او را تأمین کند متضمن تأمین سعادت جامعه‌اش نیست.	ایثار (ترجیح دیگران بر خود
۴۰	اسکندر وعده مالی که به قاتلان دارا داده بود بعد از ادای وعده دستور داد آنها به دار بیاویزند	وفای به عهد

جدول شماره ۲ صفات سلبی فرمانده نظامی آرمانی در اسکندرنامه:

ردیف	شواهد از اسکندرنامه (شرفنامه) نظامی، تاریخ بلعی، نامه تنسر به گشنسب	صفات سلبی فرمانده نظامی آرمانی
۱	بد اندیش تو هست بیدادگرا/ بیبچد رعیت ز بیداد سر	بیدادگری
۲	جهان را بدین مژده نرورز بود/ که بیداد دارا جهانسوز بود	نارضایتی مردم
۳	از او بوم و کشور به یکبارگی / ستوه آمدند از ستمکاری	ستمگری
۴	همه سپاه از وی (دارا) آزرده بودند از بدیها که کرده بود	نارضایتی سپاه
۵	و از کبر و جباری که داشت. (تاریخ بلعی)	بدکاری
۶		کبر
۷		جباریت
۸	به حکم آنکه جوان و مغرور بود و ممارست نایافته بر گناه	بی‌گذشت
۹	عفو جایز نداشت تا در همه جهان نقد قلوب خلائق با او قلب شد و عداوت او	مغرور
۱۰	در ضمیر متمکن گشت و اعتماد از قول و فعل او برخاست (نامه تنسر)	تندخو
۱۱		غیر قابل اعتماد
۱۲		شتابزده
۱۳		نابردبار
۱۴	دارا در خطاب به لشکر اسکندر: (سکندر) که باشد که من باشمش هم مضاف	خوار شمارنده دشمن از روی غرور

نتیجه گیری:

یک فرمانده نظامی موفق در اسکندرنامه و در واقع از منظر نظامی گنجوی دارای ویژگیهایی از قبیل: آموزش دیده و دارای مهارت در رزم فردی (شمشیر زنی، تیراندازی، سوارکاری) متناسب با نیازهای یک نظامی موفق در دنیای کهن، دارای فضیلت شجاعت و دلیری، یاور ستم دیدگان، اهل مشورت و

بدور از استبداد رأی در سیاستهای تدافعی، صبور و بردبار، آگاه از تواناییهای خود و دشمن، واقف به نقاط ضعف خود و دشمن، پرهیز کننده از جنگ تا زمانی که شیوه‌های صلح آمیز کارگشا باشد. دارای برخورد انسانی با مغلوبان جنگ و اسیران دشمن. خوار نشمردن دشمن خرد. بدور بودن از شتاب زدگی، غرور و خشم ... است. هر یک از این مولفه‌ها با کاربرت درست، می‌توانند سرنوشت سپاهی، جنگی و حتی ملّتی را تغییر دهند. به این دلیل است که نظامی در اثر سترگ خویش تا آنجا که توانسته است، در مسایل مختلف به دقت نظر افکنده و تلاش نموده است تا تصویری از یک فرمانده نظامی آرمانی، که در اندیشه و عمل نمونه است به دست دهد. تا خوانندگان را اندیشه و تجربت افزایش دهد. اینکه وی تا چه حد به تاریخ تعهد داشته است و اینکه آیا اسکندر، اسکندرنامه با اسکندر حقیقی یکسان است یا نه، مساله این نوشتار نبوده است و این نوشتار کوشیده است تا یکی از خصوصیات و ویژگیهای مهم جنگاوری را که اصل فرماندهی است و نظامی گنجوی آن را و ویژگیهای آن را برای اسکندر قائل شده است، مورد تحلیل قرار دهد.

منابع:

- ۱- توسی، خواجه نظام الملک. (۱۳۸۹). سیاست نامه، تصحیح هیوبرت دارک، تهران. انتشارات علمی و فرهنگی.
 - ۲- حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۸۰)، مقدمه‌ای بر روش تحقیق در علوم انسانی، تهران: انتشارات سمت.
 - ۳- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۴). پیر گنجه در جستجوی ناکجاآباد. تهران. نشر سخن.
 - ۴- سان تزو، هنر جنگاوری، مترجم: علی کردستی، تهران، سازمان فرهنگی فرا.
 - ۵- سان تزو، (۱۳۵۹) هنر جنگ، ترجمه حسن حبیبی، تهران، قلم
 - ۶- شمیسا، سیروس (۱۳۸۷). سبک شناسی شعر. تهران. نشر میترا.
 - ۷- شفیق، رضوان. (۱۳۷۵). رفتار و مدیریت. ترجمه کاظم چایچیان، تهران. دانشگاه آزاد.
 - ۸- صفا، ذبیح الله. (۱۳۸۶). تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول، خلاصه جلد اول و دوم، تهران. انتشارات فردوس.
 - ۹- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۵). شاهنامه، تصحیح سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره.
 - ۱۰- قابوس بن وشمگیر، عنصرالمعالی. (۱۳۴۵). قابوس نامه، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران. انتشارات علمی و فرهنگی.
 - ۱۱- گنجوی، نظامی (۱۳۸۶). شرفنامه. تصحیح بهروز ثروتیان، تهران. امیرکبیر.
 - ۱۲- گنجوی، نظامی (۱۳۸۰). شرفنامه. تصحیح برات زنجانی، تهران. دانشگاه تهران.
 - ۱۳- مدبر، فخر (۱۳۴۶). آداب الحرب والشجاعه، تصحیح احمد سهیلی، تهران. انتشارات اقبال.
 - ۱۴- مفاتیح الحیات، (۱۳۹۱) چاپ نهم، آیت الله جوادی آملی، قم، مرکز نشر اسراء
 - ۱۵- مولانا، محمد جلال الدین بلخی (۱۳۷۸). شرح جامع مثنوی، شرح کریم زمانی، تهران. اطلاعات.
 - ۱۶- نظامی گنجوی. (۱۳۷۸) شرفنامه. به تصحیح وحید دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. تهران، نشر قطره.
 - ۱۷- نوروزی، زینب: ۱۳۹۱، فرهنگ نظامی پژوهی، تهران، علمی و فرهنگی
 - ۱۸- نهج الفصاحه، (۱۳۸۵): ترجمه ابراهیم احمدیان، قم، گلستان ادب.
 - ۱۹- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی (۱۴۱۴) قم. آل البيت لاحیاء التراث
- منابع انگلیسی:

- 1- Mahallati, Mohammad Jafar (2006). Ethics of war in Muslim cultures: a critical and comparative perspective. Institute of Islamic studies
- 2- Jan Nill, René Kemp (2009), Evolutionary approaches for sustainable innovation policies: From niche to paradigm?. Research Policy. 38: 668-680
- 3-The Encyclopedia Britannica. Retrieved 10 November 2010. Index Sword
- 4-Stanford Encyclopedia of Philosophy, index war